

اقلیم‌گرایی در داستانهای ابراهیم یونسی

* هلاله امینی

** دکتر رضا صادقی شهرپر

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی،
 واحد همدان

چکیده

پیش از این، پژوهشگران ویژگیهای اقلیمی و روستایی را در مناطق شمال، جنوب، آذربایجان، خراسان و کرمانشاه تحلیل کرده‌اند؛ اما به دلیل محدوده تاریخی پژوهش خود به داستانهای ابراهیم یونسی نپرداخته‌اند. در این پژوهش، نگارندگان با روش توصیفی- تحلیلی می‌کوشند پس از تعریف و تبیین ویژگیهای داستان اقلیمی، عناصر اقلیمی و ویژگیهای مرتبط با رنگ و بوی محلی را در داستانهای شاخص این نویسنده کُرد بررسی کنند. ویژگیهای اقلیمی در داستانهای یونسی بیشتر به شکل بازتاب واژگان و اصطلاحات کُردی، آوردن جملات به زبان محلی، ترانه‌ها و زبانزدی‌های عامیانه، نام‌جاهای بومی، اشاره به رویدادهای تاریخی و باورها و آداب و رسوم منطقه کُردستان نمود یافته است و در نتیجه باید یونسی را جزو اقلیمی نویسان حوزه غرب و کردستان به شمار آورد.

کلیدواژه‌ها : ادبیات اقلیمی، داستان، اقلیم غرب (کردستان)، ابراهیم یونسی.

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۰/۳۰

تاریخ دریافت: ۹۹/۲/۶

* دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی؛ واحد همدان

r.s.shahpar@gmail.com ** نویسنده مسئول

۱. مقدمه

بی‌تردید هنرمند و هنر او بیش و کم زیر تأثیر محیط اجتماعی و فرهنگی و اقلیمی قرار دارد و بسیاری از عناصر و شگردهای هنری و ادبی و بلاغی از این محیط تأثر می‌پذیرد. این موضوع می‌تواند تا جایی پیش برود که موجب تشخّص هنری و سبکی شود و اثر و متن، رنگ اقلیمی و محیطی به خود بگیرد. این خلدون در قرن هشتم هجری پیشتر از همهٔ محققان و نظریه‌پردازان غربی سده‌های اخیر به بحث تأثیر محیط و آب و هوا پرداخته است. او بر آن است که آب و هوا و محیط اقلیمی نه تنها بر ظاهر افراد و اخلاق و عادات مردمان تأثیر می‌نهاد، بلکه در پدید آمدن و پیشرفت علوم، تمدنها، معماری و هنر نیز مؤثّر است (ابن خلدون، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۵۰-۱۶۷، نقل از: صادقی شهر، ۱۳۹۷: ۳۹). در ادبیات گذشته ایران، به رغم تنوع جغرافیایی زیستگاه شاعران و بازتاب گستردهٔ طبیعت در شعرشان، رنگ محلی و اقلیمی-جز بندرت- قابل تشخیص و باعث تشخّص و تمایز نیست؛ اما در ادبیات معاصر از دههٔ سی شمسی به این سو بتدریج شاهد گستردنگی و افزونی رنگ اقلیمی و تمایزهای آن در آثار نویسنده‌گان هستیم به گونه‌ای که باعث پدید آمدن شیوه‌ای به نام ادبیات اقلیمی شده است؛ حتی می‌توان به حوزه‌های مختلف و متعدد اقلیمی‌نویسی در ادبیات داستانی ایران قائل شد. در این مقاله قصد داریم داستانهای ابراهیم یونسی را از دیدگاه اقلیمی بررسی کنیم. این پژوهش از نوع کتابخانه‌ای، و به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است و می‌خواهد به این پرسش‌ها پاسخ دهد: «۱. آیا ابراهیم یونسی را می‌توان نویسنده‌ای اقلیمی به شمار آورد؟ ۲. مهمترین ویژگیهای اقلیمی بازتاب یافته در داستانهای ابراهیم یونسی کدام است و او در کدام حوزهٔ اقلیمی‌نویسی ایران جای می‌گیرد؟»

۲. پیشینهٔ پژوهش

نخستین بار محمدعلی سپانلو در مقاله «گزارشی از داستان‌نویسی یکساله انقلاب» (۱۳۵۸)، اصطلاح «مکتب خوزستان» را برای داستانهای بهرام حیدری و نسیم خاکسار پیشنهاد کرده است و در مقاله دیگری با نام «داستان‌نویسی معاصر؛ مکتبها و نسلهایش» (۱۳۷۶) از چهار مکتب داستان‌نویسی خوزستان، اصفهان، تبریز و گیلان با ویژگیها و نماینده‌گان آن نام می‌برد. حسن میرعبدینی در کتاب صد سال داستان‌نویسی

اقليم‌گرایی در داستانهای ابراهیم یونسی

ایران (۱۳۶۹) دو جریان عمدۀ را به نام «ادبیات اقلیمی جنوب» و «ادبیات اقلیمی شمال» مشخص کرده و یعقوب آژند نیز در همان سال در مقاله «وضع ادبیات داستانی در قبل و بعد از انقلاب» (۱۳۶۹) از هشت «سبک تهرانی، اصفهان، جنوب، خراسانی، شمال، آذربایجان، شیرازی و کرمانشاهی» نام برده است. قهرمان شیری، سومین منتقد در حوزه داستان اقلیمی است که در کتاب مکتبهای داستان‌نویسی در ایران (۱۳۸۷) و پیشتر هم در مقاله «پیش‌درآمدی بر مکتبهای داستان‌نویسی در ادبیات معاصر ایران» (۱۳۸۲) به داستان‌نویسی اقلیمی ایران پرداخته است (نقل از: مستاق‌مهر و صادقی شهر، ۱۳۸۹: ۳۲). رضا صادقی شهر، چهارمین منتقد جدی ادبیات اقلیمی است که در مقاله «حوزه‌های پنجگانه اقلیمی‌نویسی در ادبیات داستانی معاصر ایران» (۱۳۹۱) ضمن نقد مکتب‌بندیهای پیشین در ادبیات اقلیمی، پنج حوزه اقلیمی‌نویسی شمال، جنوب، آذربایجان، خراسان و غرب را از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی در داستان‌نویسی معاصر ایران مشخص کرده است. وی از سال ۱۳۸۹ به این طرف مقالات متعددی در این زمینه به چاپ رسانده و اخیراً هم کتابی با نام «اقلیم داستان: تقدیم و بررسی داستانهای اقلیمی و روستایی ایران از آغاز تا انقلاب اسلامی» (۱۳۹۷) منتشر کرده است.

در هیچ‌یک از این پژوهشها به داستانهای اقلیمی ابراهیم یونسی پرداخته نشده و این بیشتر به دلیل ناهمزنانی چاپ داستانهای یونسی با محدوده تاریخی این پژوهشهاست. دیگر پژوهش‌های اندک‌شمار موجود درباره یونسی هم غالباً نگاهی جامعه‌شناسی به داستانهای او کرده‌اند؛ از این‌رو پژوهش، نخستین پژوهشی است که نگارندگان آن به داستانهای ابراهیم یونسی از دیدگاه اقلیمی پرداخته‌اند.

۳. داستان اقلیمی

در تعریف داستان اقلیمی عموماً بر وجود عناصر مشترکی همچون فرهنگ و معتقدات مردمی، آداب و رسوم و ویژگیهای محیط طبیعی و بومی و شیوه‌های تفکر و احساس مردم یک منطقه تأکید شده است (صادقی شهر، ۱۳۹۱: ۱۰۱). این داستانها در زبان لاتین معمولاً «رمان محلی یا ناحیه‌ای»^۱ خوانده می‌شود و آن رمانی است که «تأکیدش بیشتر بر جغرافیا، آداب و رسوم و گفتار محل خاصی است» (گری، ۱۳۸۲: ۲۷۲). در داستانهای اقلیمی به توصیفات و ویژگیهای بومی و منطقه‌ای مانند چگونگی لباس پوشیدن و

صحبت کردن و آداب و رسوم، بسیار توجه می‌شود (میرصادقی و ذوالقدر، ۱۳۷۷: ۱۴۷)؛ هم‌چنین گفته‌اند: داستانی است که در صحنه و زمینه آن، غالباً آداب و رسوم و ستّتها، لهجه و گفتار محلی، پوشش‌ها، فولکلور و حتی شیوه‌های تفکر و احساس مردم یک منطقه نشان داده می‌شود، به گونه‌ای که این عناصر، متمایز و مشخص کننده یک اقلیم خاص است (آبرامز، ۱۹۹۳: ۱۰۷؛ بالدیک، ۱۹۹۰: ۱۴۲، نقل از: صادقی شهر، ۱۳۹۷: ۴۰).

جعفری قنواتی معتقد است ادبیات اقلیمی، ادبیاتی است که «شاخصه‌های جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی منطقه معینی را نشان می‌دهد به گونه‌ای که این شاخصه‌ها وجوده ممیزه این منطقه با دیگر مناطق باشد» (جعفری قنواتی، ۱۳۸۲: ۱۴۰). معتقد دیگری با توجه به ویژگی‌های بازتاب یافته در داستانهای اقلیمی، در تعریف داستان اقلیمی می‌نویسد:

داستانی است که به سبب بازتاب گسترده عناصر اقلیمی و محیطی - به دو شکل تزئینی و پویا - در طی حوادث و ماجراهای، رنگی محلی و بومی دارد و متعلق به ناحیه‌ای خاص و متمایز از دیگر مناطق است و این عناصر بومی و محیطی عبارتند از: فرهنگ مردم؛ - شامل معتقدات و آداب و رسوم، مشاغل و حرفه‌ها، شکل معماری منطقه، خوارک‌ها، پوشش‌ها و زبان محلی (لهجه و ساختار زبانی، واژگان و اصطلاحات محلی، ترانه‌ها و سرودها) -، شیوه معيشی و اقتصادی و تولیدی، مکانها و مناطق بومی، محیط و طبیعت بومی، صور خیال اقلیمی (بومی)، تحولات و جنبش‌های سیاسی و اجتماعی منطقه (صادقی شهر، ۱۳۸۹: ۳۷).

نخستین داستانهای اقلیمی مانند «دختر رعیت»، «گیله‌مرد» و «چرا دریا توفانی شده بود» به ترتیب از محمود اعتمادزاده، بزرگ‌علوی و صادق چوبک بین سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸ شمسی چاپ شد؛ اما این شیوه از داستان‌نویسی در دهه چهل و پنجاه گسترش یافت و نویسنده‌گان زیادی از نقاط مختلف ایران از شمال، جنوب، خراسان، آذربایجان و غرب به این شیوه روی آوردند. در داستان‌نویسی اقلیمی غرب ایران تا سال پنجاه و هفت شمسی، استان کرمانشاه حضوری دیرین و زنده و چشمگیر دارد و بیشتر حوادث و ماجراهای داستانی کسانی چون علی‌اشraf درویشیان، منصور یاقوتی و علی‌محمد افغانی در شهر کرمانشاه و نواحی اطراف آن رخ می‌دهد (صادقی شهر، ۱۳۹۰: ۱۱۶). نخستین رمان اقلیمی روستایی ایران، یعنی روز سیاه کارگر (۱۳۰۵) نیز به اقلیم غرب

اقلیم‌گرایی در داستانهای ابراهیم یونسی

مربوط است. این رمان، نوشتۀ احمد خداداده گُرد دینوری است و نویسنده در آن «به زندگی دهقانان و روستاییان غرب ایران از کردستان و کرمانشاه گرفته تا اسدآباد و تویسرکان و همدان می‌پردازد» (صادقی شهپر، ۱۳۸۹: ۳۷). اما در داستان‌نویسی اقلیمی غرب ایران، استان کردستان در داستانهای ابراهیم یونسی، حضور پرنگتری دارد؛ اگرچه پیشتر هم گاه در برخی رمانهای اجتماعی بدان پرداخته شده است.

ربع انصاری (متولد ۱۲۷۹ش. اصفهان- وفات؟) در رمان اجتماعی سیزده نوروز (۱۳۱۱) و

محمد قاضی (۱۲۹۲ش. مهاباد- ۱۳۷۶ تهران) در رمان زارا یا عشق چوپان (۱۳۱۹)

ضمن انتقاد از اوضاع زمانه و بیان تیره‌روزی زنان، گوشه‌هایی از زندگی رنجبار

مردم کردستان را تصویر می‌کنند. ابراهیم یونسی (۱۳۰۵ش. بانه- ۱۳۹۰ تهران) هم،

که اغلب ماجراهای داستانهایش در روستاهای مرزی و کردنشین رخ می‌دهد، در

دو رمان گورستان غریبان (۱۳۷۲) و دلداده (۱۳۷۲) پریشانحالی و سختی زندگی

مردم کردستان و شهرهای کوچک مرزی را روایت می‌کند (صادقی شهپر، ۱۳۹۷: ۳۷۴).

۴. احوال و آثار

ابراهیم یونسی در سال ۱۳۰۵ شمسی در شهر بانه متولد شد. تحصیلات ابتدایی و

۱۳



متوسطه را در شهر بانه به پایان رساند. در سال ۱۳۲۲ به تهران رفت و وارد دانشکده افسری شد. پس از پایان این دوره برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و از دانشگاه

سوربن دکترای اقتصاد گرفت. یونسی پس از بازگشت به ارتش پیوست و در ارتش هم

یک پایش را از دست داد. او همانند بسیاری از جوانان اهل کتاب آن روزگار به حزب توده متمایل شد و پس از کودتای ۲۸ مرداد به جرم جاسوسی علیه نظام به زندان افتاد و

به اعدام محکوم شد؛ اما به دلیل از دست دادن پایش حکم‌ش به حبس ابد تغییر یافت و سرانجام در سال ۱۳۴۱ آزاد شد. پس از انقلاب از جانب دولت مهندس بازرگان

به عنوان نخستین استاندار گُردستان برگزیده شد؛ اما بعد از برکناری بازرگان، کار سیاست را کنار نهاد و تنها به داستان‌نویسی و ترجمه پرداخت. یونسی در آخرین سال

عمرش دچار آلزایمر شد و در بهمن ماه ۱۳۹۰ درگذشت.

از جمله آثار داستانی ابراهیم یونسی می‌توان به «دلداده‌ها»، «رؤیا به رؤیا»، «مادرم دو بار گریست»، «گورستان غریبان»، «زمستان بی‌بهار»، «کچ کلاه و کولی»، «شکفتن باغ»، «دادا شیرین»، «اندوه شب بی‌پایان» و «دعا برای آرمن» اشاره کرد. رمان دلداده‌ها (۱۳۸۳) با استفاده از شیوه اول شخص (= احمد) روایت می‌شود و حوادث داستان در شهرهای مرزی و گُردنشین غرب کشور روی می‌دهد. در این رمان به ازدواج اجباری و پیامدهای اجتماعی ناشی از آن توجه شده است. رمان زمستان بی‌بهار (۱۳۸۲) درواقع ماجراهای زندگی خود نویسنده است که در فضای شهرهای بانه، سقز، رضاییه و تهران می‌گذرد. یونسی در این کتاب از کودکی تا رهایی از زندان را با شیوه اول شخص روایت می‌کند. شکفتن باغ (۱۳۸۳) رمانی است که به شیوه اول شخص (= نادیا و سروان شاهین) روایت شده و موضوع آن عشق و دلدادگی دختری مسیحی و افسری مسلمان است که با وجود مخالفتهای خانواده‌ها و تفاوت در اعتقادات به هم می‌رسند. رمان کچ کلاه و کولی (۱۳۷۹) نیز به صورت اول شخص از زبان دو تن از شخصیت‌های داستان به نام حسین و خاله زلیخا روایت می‌شود. در این رمان ضمن نقل خاطرات گذشته، یونسی همچون دیگر آثارش به روستاییان گُرد و زندگی اندوهبار آنان پرداخته و از فقر، بیکاری، نبود بهداشت، فساد ادارات و رشوه‌گیری مأموران دولتی از ستم و بیداد نظام ارباب رعیتی و ... پرده برداشته است. یونسی در رمان گورستان غریبان (۱۳۷۲) به زندگی توده مردم تهیست از یکسو و رفتار ددمنشانه و ستمگرانه نظام اربابی و فساد و بیدادگری دستگاههای دولتی از سوی دیگر پرداخته است. رویدادها در مناطق گُردنشین رخ داده و فرهنگ و آداب و رسوم گُردها به نمایش گذاشته شده است. رمان مادرم دو بار گریست (۱۳۷۷) نیز نمودی دیگر از زندگی مردمان گُرد روستایی است. در این رمان، فعالیتها و اهداف گروههای سیاسی، ایجاد تفرقه و تقابل میان قومیتها توسط حکومت مرکزی، عدم توجه دولت به مردم رنجیده و تهیست، فقر بهداشتی و درمانی، فقر فرهنگی و خرافات و... مرکز توجه نویسنده است.

۵. ویژگیهای اقلیمی داستانها

۱-۵ توصیف طبیعت بومی

در داستانهای ابراهیم یونسی، توصیف طبیعت بکر و کوهستانهای گُردستان بارها نمود

اقلیم‌گرایی در داستانهای ابراهیم یونسی

یافته است. بدون تردید آنچه نخست از کردستان در ذهن گردشگران و یا رهگذران نقش می‌بندد، طبیعت زیبا و باشکوه این منطقه است. یونسی در گورستان غربیان بیشتر بر آن است تا طبیعت زادگاه خود، «بانه» را به تصویر بکشد؛ پس ضمن گریزی به مسائل اجتماعی، توصیفات بسیار زیبایی در مورد کوههای «آربابا» و «پیر سلیمان» (واقع در جنوب شهر بانه) آورده است:

یاغیان همه از کوه می‌آمدند... من هم کم‌کم مثل همه مردم، ناخوانده به این نتیجه رسیده بودم که رستگاری در کوه است و از کوه می‌آید... دو تک درخت میان دو شاخ «آربابا» در ذهنم بزرگترین و شگفت‌ترین پدیده‌های آفرینش‌اند؛ سر آذین عظمت کوه‌اند. کوه را می‌بینم سرپلند و آرام که پس از هر توفانی، هر مهی، هر بارشی، پیشانی پاک و دردمندش را بر آسمان صاف می‌ساید و همچون مادر بزرگ خانواده در منتهای درمندی به‌خاطر دل نوه‌ها لبخند می‌زنند... کوه «پیر سلیمان» یکپارچه پوشیده از بتنه گل سرخ و زرد وحشی است، بتنه‌های رونده که تمام مزارها را پوشانده‌اند... مزار «پیر سلیمان» در دامنه است؛ مزاری است ساده، بی‌آرایه و شایسته پاکمردی وارسته؛ اماً به خلاف معمول با سقف شیروانی (یونسی، ۱۳۷۲: ۲۱۱ و ۲۱۲).

تصویف دشتها و طبیعت زیبای گُردستان در نمونه ذیل، چه زیبا خود را به خواننده می‌نمایاند و توجه اقلیمی نویسنده را در داستانهایش به نمایش می‌گذارد:

◆ فصلنامه پژوهش‌های ادبی میال ۱۷ شماره ۹۹، پیاپی ۱۳۹۹

دود بنفسی بر فراز دشت «نالوس» خفته بود. رود در خروش بود. خنکی باعهای اطراف شهرک بر بال نسیم می‌آمد. افق شرق زیبا بود؛ چون افق بامدادی. چند پاره ابر، دورترها بر حاشیه «جهان» می‌جنیدند و همچون امیدی تحقیق نیافته از دور لبخند می‌زدند و دوشیزه‌وار، حاشیه جامه زیبایشان را می‌نمودند و می‌لرزیدند... در جنوب، «کیله‌شین» ابرو در هم کشیده بود. دشت «سنگان» و «هی» و «میرآوا» در خود فرو رفته بودند و «سجاد» آهسته فرو می‌لغزید و بالاپوش شب را بر دشت فرو می‌افکند (یونسی، ۱۳۸۳، الف: ۴۶).

.(۱۳۷۹: ۱۳۲).

در کج کلاه و کولای، هنگامی که کج کلاه از سفر بر نمی‌گردد، یونسی حال و روز همسرش را در روستا به تصویر می‌کشد؛ توصیفاتی که در آن، نویسنده، زندگی روستایی را با بهره‌گیری از واژگان و اصطلاحات محلی می‌نمایاند:

زن بینوا زیاد به روی خودش نمی‌آورد... همچنان کارش را می‌کرد. مرغ و جوجه‌اش را به شهر می‌برد و خیار و بامیه و بادمجانش را برای عمله‌های طرق می‌برد؛ با غچه‌اش را بیل می‌زد و به حیوانهاش می‌رسید... آن سال از بس «گز و گیاه» و نعمت فراوان بود که با یک ساعت رفتن به کوه می‌توانستی نان یک هفتنه‌ات را در بیاوری... پستان حیوانات ماشاء‌الله هر کدام قد یک «مشکوله»[= مشک کوچک] بود. بله با گل‌اندام زن کدخدا حسین، این ور «کانی زنان»[= چشمۀ زنان] ایستاده بودیم که دیدم غفور «هناسکه هناسک»[= نفس زنان] با رنگوری پریده رسید. کوزۀ دوغ دستم بود، بچه یک غلپ خورد و آرام گرفت (یونسی،

آسمان «بانه» صاف است. دشت در پیش رو گسترده است. کوه «آربابا» هم‌چنان با گردن افراحته، چشمۀ به بغل، آرام ایستاده است تا رهنوران تشنۀ لب بیراهه تاریخ را چون دخترجه‌های «گُرد» به جرعه‌ای آب خنک در تَف غرور شکسته خود مهمان کند(یونسی، ۱۳۷۲: ۲۸۳).

بید «احمدسلطان» را پشت سر گذاشتیم. دره‌ها به رویمان آغوش گشودند و تا صدای سم اسبها در دره پیچید، کوه‌ها که گوش به زنگ نشسته بودند به پشتیبانی دره سر برداشتند... «کاک هومر» بیشتر جلو بود. از قهوه‌خانه به ظاهر متروکی گذشتیم... ستیغ کوه‌ها چون پله‌هایی که بر دره‌های عمیق زده باشند، پیدا است (همان، ۳۷۶).

۵-۲ صور خیال اقلیمی

بی‌گمان، محیط زندگی هنرمند بر ذهن و زبان و در پی آن، بر بسیاری از شکردهای بلاعی و ادبی بازتاب یافته در آثارش تأثیر می‌نهد؛ از همین روی در بررسی داستانهای اقلیمی با صور خیالی رو به رو هستیم که رنگ‌بوبی کاملاً اقلیمی دارد و تحت تأثیر

اقلیم‌گرایی در داستانهای ابراهیم یونسی

عناصر بومی یک منطقه و زایدۀ ذهنی است که انسی دیرین با این عناصر بومی داشته است؛ بنابراین در کنار دیگر ویژگیها، صور خیال اقلیمی را نیز باید از ویژگیهای داستان اقلیمی به شمار آورد» (صادقی‌شهپر، ۱۳۹۶: ۱۹۱). تشبیه از مهمترین صورتهای خیال در داستانهای اقلیمی است. تشبیه اقلیمی «تشبیهی است که مشبه به آن، یک عنصر اقلیمی است که از طبیعت بکر بومی یا دیگر عناصر بومی مرتبط با اقلیمی که داستان در آنجا می‌گذرد، گرفته شده و با فضای اقلیمی داستان هماهنگ است» (همان، ۱۹۵).

در بخش توصیفات اقلیمی دیدیم که یونسی به کوه تَشَخْصِ می‌بخشد و او را سربلند و آرام می‌خواند و دوباره کوه را به مادر بزرگی تشبیه می‌کند که با وجود دردمندی به خاطر دل نوہ‌هایش، لبخند می‌زند یا در تصویر دیگر، ابرها را به امیدی تحقق نیافته و نیز به دوشیزه‌ای که جامه خود را می‌لرزاند، تشبیه می‌کند. به طور کلی تصویرها و تشبیهات و استعارات غیر اقلیمی در داستانهای یونسی غالب است؛ مانند این شاهد:

آسمان بشدت می‌گریست. باد آوازه می‌گرداند و زوزه‌کشان بال بر تن کوه می‌سود و به دامنه سرازیر می‌شد. بته‌ها ابرو در هم کشیده بودند. جنگل چون زن همسایه‌ای که به سوز و زاری مادر بچه‌مرده گوش می‌کند در خود می‌پیچید (یونسی، ۱۳۷۲: ۳۷۹).

مراد ما از تشبیه اقلیمی، همان‌طور که بیان شد، تشبیهاتی است که مشبه به آنها از عناصر مخصوص منطقه‌ای گرفته شده باشد که داستان در آنجا می‌گذرد. این نوع تشبیهات باعث تمایز و تَشَخْصِ اقلیمی است؛ مانند نخل و خرما در داستانهای جنوبی و شالیزار و برنج در داستانهای اقلیمی شمال. در داستانهای ابراهیم یونسی هم گاه با چنین تشبیهاتی رویه‌رو می‌شویم که مشخص کننده فضای اقلیمی داستان است؛ مانند تشبیه به درخت بلوط یا کوه و رودخانه‌های خروشان و سیلابی که بیشتر مخصوص منطقه کوهستانی غرب است.

مردان روستا همچون بلوط کهن، استوار، کمرسته راه بودند؛ هر چند چشم انتظار تقدیر (یونسی، ۱۳۷۲: ۲۸۳).

از کودکی با رود و کوه آمیخته بود؛ خاموش بود چون کوه و آشفته چون رود (همان: ۵۴۸).

تارک درختان چون امواج رودخانه به هنگام جاری شدن سیلابهای بهاری فراز و فرود می‌باید (یونسی، ۱۳۸۳: ۴۰).

هم‌چنین در داستانهای یونسی، تشبیهاتی هست که مشبه به آن از عناصر روستایی گرفته شده است. این تشبیهات «به آن دلیل که کاملاً با فضای اقلیمی و روستایی داستانها متناسب است در نوع خود، اقلیمی یا بهتر بگوییم اقلیمی روستایی است؛ ولی غالباً نظر آنها را در داستان‌های اقلیمی روستایی دیگر مناطق نیز می‌توان دید» (صادقی شهپر، ۱۳۹۶: ۱۹۶) و نمی‌توانند مشخص کننده اقلیم خاص داستان باشند؛ مانند تشبیه چیزی به گاو و رمه گوسفنده.

باد در دوردست، رمه ابرها را می‌راند و از پل می‌گذراند (یونسی، ۱۳۷۲: ۳۷۹).
کوه به اشاره خورشید، خندان، چند کلافی را که از توده پشم ابرهای سیاه جا مانده است با دودکش می‌ریسد و دوک و کلاف ابرها را در خرجین پشتیش می‌اندازد و به خورشید لبخند می‌زنند... آسمان در اتاق طبیعت نشسته است و چیق می‌کشد (همان: ۳۸۰).

حاشا! همان «رابی» بود که دیده بودیم با لبهای به هم کشیده مثل زه کمان حلاجی (یونسی، ۱۳۷۹: ۱۸۸).

۵-۳ واژگان و اصطلاحات بومی

یکی دیگر از نمودهای اقلیمی در رمانهای یونسی، واژگان و اصطلاحات گردی بسیاری است که در داستانهای او آمده است و در اینجا فقط به نمونه‌هایی اشاره می‌شود.
باور کنید یک موی گندیده همین «بله شیت» (=ابراهیم دیوانه) به صد تا قزوین و همدان می‌ارزد... (یونسی، ۱۳۷۹: ۱۶).

دایه زلیخا می‌بینی؟! زندگیم را به پای این مرد سیاه کردم و حالا این هم مزدی که به من می‌دهد! خوب دیگر، آنجا هم مثل هر خانه‌ای «دم بوله» (=تلخی، غرولند) بود - کدام خانه نیست؟ - همه‌جا هست (یونسی، ۱۳۸۳: ۱۲۳).

طفلکی به قول خودش «دو گاسنه» (=شخم می‌زد) می‌کرد بشقاب را (یونسی، ۱۳۸۳: ۱۱۱).

اقليم‌گرایی در داستانهای ابراهیم یونسی

نه، مزخرف نگفته... اینها یک چیزی می‌دانند... از «چاره‌نوس» (= سرنوشت) آدم

خبر دارند (یونسی، ۱۳۷۲: ۴۷۶).

هم‌چنین بنگردید به: **دلداده‌ها** (۱۳۸۳): «سُر ماندن سَر»: مات ماندن (ص ۱۲۲); «هست کردن»: فهمیدن، بو بردن (ص ۱۲۳); «دیوانخان»: اتاق پذیرایی (ص ۱۳۹); «سرین»: بالش (ص ۱۴۰); «کواپاپتوول»: قبا و تنبان (ص ۱۴۱); «برگل»: گله بره (ص ۱۴۷); «گاگل»: گله گاو (ص ۱۴۷); «بازنه»: النگو (ص ۱۵۹); «حیلکه حیلک»: شبهه کره مادیان (ص ۱۶۰); «مولگا»: محل تجمع گوسفندان، در ظهر هنگام (ص ۱۸۴); «تمام آرزو»: گرسنه (ص ۲۱۲); «گرتی»: سربند زنان (ص ۲۴۴); «جريوه جريوه»: ریزه خوانی (ص ۲۵۳); «چاره‌رش»: سیه‌بخت (ص ۲۶۴); «لزانه»: منجوقهایی که زنان کرد بر دو طرف کلاه نصب می‌کنند (ص ۲۸۴).

زمستان بی‌بهار (۱۳۸۲): «گمیه»: کشتی (ص ۲۸)، «پرت / پرد»: پُل (ص ۲۸)، «بره»: گلیم (ص ۵۴)، «سرکو»: هاون سنگی (ص ۵۶)، «کردار»: خركچی (ص ۶۴)، «زان»: درد (ص ۶۷)، «فلغ»: خدمتane (ص ۷۴)، «پیوله پاییزی»: قاصدک (ص ۹۵)، «کلیچه کردن»: دستبند زدن (ص ۹۱)، «دسته بره»: دستاورده، دستباره (ص ۱۵۷)، «کاله»: پاپوشی از چرم خام (ص ۱۵۹)، «زنگیانه»: نوعی منجوق بسیار ریز (ص ۱۷۱)، «پاوانه»: ساق‌بند، چند رشته منجوق ریز که بر قوزک پا می‌بندند (ص ۱۹۶)، «چته»: راهزن (ص ۲۰۲)، «قوپی»: بیشه، مرداب (ص ۲۵۷)، «کلاش»: نوعی گیوه گُردی (ص ۳۱۹)، «تونه»: توله سگ (ص ۵۱۸).

کچ کلاه و کولی (۱۳۷۹): «کل آوردن»: به فحل آوردن (ص ۲۹)، «چاو برکینه»:

چشم در چشم هم دوختن و مژه نزدن (ص ۳۶)، «در»: دریده، گستاخ (ص ۳۷)، «کانی زنان»: چشممه مخصوص زنان (ص ۳۷)، «یکانه»: نر گله (ص ۵۸)، «مان کردن»: ماندن، پای افسردن (ص ۵۸)، «گاور»: مسیحی (ص ۶۰)، «نان بره»: کیسه‌گونه‌ای که نان در آن می‌نهند و به کمر می‌بندند (ص ۶۵)، «کال»: موی بور، چشم خاکستری یا آبی کمرنگ (ص ۹۹)، «بیری»: ماندن شب هنگام گوسفندان در کوه، دختر شیردوشی که به کوه می‌رود و گوسفندان را در کوه می‌دوشد (ص ۱۱۷)، «تریقه تریق»: قهقهه ریز (ص ۱۱۸)، «خوشاماپی»: خوشامدگویی (ص ۱۲۱)، «دوانه»: دوقلو (ص ۱۳۰)، «شرطه شوان»: قراری که با شبان می‌گذارند درباره دستمزد (ص ۱۶۴)، «بانیزه»: بامچه کنار پنجره (ص ۱۷۲)، «گژوگیا»: گیامیا (گیاه) (ص ۱۷۴)، «خشپه»: خش خش (ص ۱۷۸)، «زرده‌خن»: پوزخند (ص ۱۷۸)، «نافک بریدن»: خشتک درآوردن (ص ۱۸۰)، «متق»: نُطق (ص ۱۸۱)، «گومه گوره»:

قُمب: جای گود رودخانه - «گوره»: بزرگ (ص ۱۹۰).

گورستان غریبان (۱۳۷۲): «تشی»: دوک (ص ۳۱)، «گابور»: شیون گاوی (ص ۴۱)؛ «دمخوار» دهن کج (ص ۶۱)؛ «گیزه» سرخوش (ص ۶۱)، «تال»: تلخ (ص ۱۰۲)، «دوم»: تیره‌ای از مردم اورامان که کارشان درست کردن تخت، نوعی گیوه است (ص ۱۴۳)، «شیت»: دیوانه (ص ۱۸۲)، «ریوی»: روباه (ص ۲۰۳)، «کانی»: چشممه (ص ۲۲۱)، «کال»: بور (ص ۲۴۹)، «چرمه کردن»: گوش خواباندن (ص ۲۸۱)، «مالیاوا»: خانه‌ات آباد (ص ۳۶۰ و ۵۴۷)، «لنگه فرته»: لگد زدن (ص ۳۶۸)، «آوس»: آیستان (ص ۳۷۲)، «پاتال»: حیوانات (ص ۳۷۲)، «سیسرک»: جیر جیرک (ص ۳۹۵)، «آش» آس، آسیاب (ص ۴۳۰)، «بنیچه»: بُن، اساس (ص ۴۶۷)، «چاره‌نوس»: سرنوشت (ص ۴۷۶)، «دارتاش»: چوب تراش، نجار (ص ۴۷۹)، «گلاره»: مردمک چشم (ص ۴۸۹)، «باروکه»: ماده مرغ یکساله (ص ۴۹۰)، «تمر»: تمبر (ص ۵۳۹)، «آگر»: آتش (ص ۵۶۶)، «دستگیران»: نامزد (ص ۵۷۵)، «شوان»: شبان (ص ۶۲۸)، «برز»: بلند (ص ۶۲۹).

مادرم دو بار گریست (۱۳۷۷): «لو تکه سور»: قلعه سرخ (ص ۴)، «جاش»: کره خر، در عرف مزدور (ص ۱۶)، «پلاو»: پلو (ص ۲۹)، «نرک نرک»: غرش خفه و مقطع (ص ۳۱)، «روته»: لخت (ص ۵۶)، «سَهَور»: وق، پارس سَگ (ص ۵۷)، «چکول»: کوچولو (ص ۵۸)، «برشته کردن زخم»: پانسمان کردن زخم (ص ۶۱)، «مناور»: مانور (ص ۶۶)، «گوبِرُوك»: گویچه‌های نقره‌ای به شکل تخم کدو که زنان در دو رشته به هم پیوسته به دو لبه کلیچ بی‌آستین می‌وزند (ص ۶۸)، «مر / مَی»: میش، گوسفند (ص ۱۳۴)، «پاکانه کردن»: خود را تبرئه کردن (ص ۱۳۹)، «پاموره»: منجوقهای ریزی که به رشته می‌کشند و به مچ پا می‌بندند (ص ۱۴۰)، «ژَمُولکه»: مقدار کره‌ای که از یک بار مشک زدن به دست می‌آید (ص ۱۴۰)، «کُلیره»: کلوچه محلی (ص ۱۴۵)، «آل»: عنابی، لعل رنگ (ص ۳۲۸)، «پای تابه / شالپا»: نوارهای پشمی که به ساق پا می‌بندند و بندهای کاله را بر آن استوار می‌کنند (ص ۲۴۸)، «جُگینگ»: راه رفتن همراه با جست و خیز (ص ۳۵۱)، «ریبوار»: رهگذر (ص ۳۷۴).

۴-۵ زبان و لهجه محلی

یونسی، گاهی گفت و گوی شخصیت‌ها را به زبان محلی نقل می‌کند؛ برای مثال در رمان

اقليم‌گرایی در داستانهای ابراهیم یونسی

دل‌اده‌ها آمده است: «ای رو خانم، خجالت خوم، من الو!» (= ای وای، خانم، شرمنده‌ام الو از ماست) (یونسی، ۱۳۸۳: ۱۹۸).

در مادرم دو بار گریست هم جملات «کُرت نمری» (= پسرت نمیرد) (یونسی، ۱۳۷۷: ۳۸)، «دستی ماند و له سر یکی سکی تیره» (= دست خسته روی شکم) (همان: ۱۷۹)، «نازانم راحتی گیانم» (= نمی‌دانم راحت جانم) (همان: ۲۲۴)، «به دایکی کُران بی» (= خدا بهت پسر بدده) (همان: ۲۹۴) به زبان کُردی ذکر شده است.

در گفت‌وگوی شخصیت‌های داستان گورستان غریبان هم گاه جملات به زبان کُردی ادا می‌شود؛ مانند «دوم بیو کلاش بُو خوی بکا» (= دوم باشد و برای خودش گیوه درست کند) (یونسی، ۱۴۳: ۱۳۷۲)، «عمرت دریز بی» (= عمرت دراز باد) (همان: ۱۸۱)، «به دایکی کُران بی» (= مادر پسران باشی) (همان: ۲۲۱)، «اوی، لاله حمه، بُو کوی وا به پَله» (= اوی، دایی محمد، کجا با این عجله) (همان: ۵۲۸)، «جا اگر پیاوی راویسته که وا من هاتم» (= حال اگر مردی، باش که من آدم) (همان: ۶۳۰).

در صفحه ۶۸ این رمان، جملاتی نیز به زبان ترکی آمده است و این به دلیل همسایگی با مناطق ترکنشین، و باز هم به همین علت است که گاهی کلمات ترکی مانند بویاخ (= واکس) ص ۲۶؛ تلیس (= گونی) ص ۳۶۱ و ... به کار می‌برد.

«بوگون بیزم سلیطه خانم گوردو... ها، بور دادی» (= امروز سلیطه خانممان را دیدم... آره، اینجاست).

◆ ۲۱ ◆
﴿فَصَلَّيْهِمْ إِذْ أَتَاهُمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ مَا شَاءُوا إِذَا مَرُّوا بِهِمْ أَنَّهُمْ يُنْهَا
إِذَا مَرُّوا بِهِمْ أَنَّهُمْ يُنْهَا﴾
﴿أَكْبَرَ أَقَا، سَنَ اللَّهُ، مَمْدُونَ جَانِي، دُوزَ دِيرِسِنْ يَا باشَ باشَهَ گُويُورِسِنْ!﴾ (= اکبرآقا، تو را به خدا، تو را به جان ممد، راست می‌گویی یا سربه‌سرم می‌گذاری).
﴿خَيْرٌ، گُورِدو... چَخْ گُوزِلَ دَا گُورِدو... اوْزَ گُوزِوْمِنْ!﴾ (= خیر، دیدم... خوب هم دیدم... با چشم خودم!).

۵-۵ ترانه‌ها و اشعار محلی و عامیانه

یونسی در داستانهای خود به جلوه‌های مختلف فرهنگ مردم توجه کرده است. او بیهای معروف و ترانه‌های عامیانه را از زبان شخصیت‌های داستانهایش نقل می‌کند. متناسب با قومیت گوینده (شخصیت داستان)، اشعار کُردی، ترکی و فارسی آورده می‌شود. اینک برای نمونه، اشعاری فولکلور با حفظ رسم الخط کتاب از نظر می‌گذرد:

یاخدا همروگه و قوزبی
ده سرمه کی له ملان ئالوزبی
لەیلا جیزنت لى پیروزبی

دیسان شەوھات بو حالی من
بودله کی پر خەیالی من
عالەم سوتا له نالەھی من

ئەگەر عشقت زبانی بی
سەد جار عمرت زو فانی بی
حيفە ئخلاس پنهانی بی

مەلازاده بە خیر ھاتى
(يونسی، ۱۳۷۲: ۲۱۰)

برگردان: امیدوارم همیشه شوخ و سنگ باشد/ دستمال گردنش آشفته باشد/ لیلی عیدت
مبارک باشد// باز شب آمد به سراغ من/ به سراغ دل پر از اندوه من/ عالمی سوخت از ناله
من// اگر عشقت زبانی باشد/ (امیدوارم) صد بار عمرت زودتر (از موعد) برسد/ درست نیست
اخلاص پنهانی باشد// ملازاده خوش آمدی.

آخ! ماینی کی نوگوانم بیو
سە ریز فیشىك دانم بیو
ژنیکى چاوجوانم بیو

جا دولت تو بی بو شەرم
(همانجا)

برگردان: آخ! مادیان نو دمیده پستانی داشته باشم/ سه قطار فشنگ داشته باشم/ زنی شوخ چشم
داشته باشم// آن وقت دولت بیاید به جنگ من.

و نیز ایيات ذیل که از سوز و گداز عاشقانه خبر می‌دهند:
خو تو خوت فرموت من بی وفا نیم بی وفا یکت به چاوی خوم دیم
(همان: ۴۷۴)

اقلیم‌گرایی در داستانهای ابراهیم یونسی

برگردان: تو خودت گفتی که بی‌وفا نیستم؛ اما من بی‌وفاییت را به چشم خود دیدم.

اگر بذانی من پای تو چونم صد کوره آسن هاله درونم
(همانجا)

برگردان: اگر بدانی که من در عشق تو چگونه‌ام، صد کوره آهن در درون دارم.
در گورستان غریبان، بسیاری از گفت‌وگوها از زبان شخصت‌های تُرك‌زبان گفته
می‌شود؛ از جمله یک ترانهٔ ترکی:

آورماگی آچتلار

قزی گوتروب قاچدلار؛

آورماگین دالینده

قزن اوزن آچتلار

هی بالاجا بالاجا بالاجا

هی بالاجا بالاجا بالاجا!

... گلیر سراغین سینین

اجازه ور بیرمنه اولوم گوناغون سینین...

پابدا مابدا بیلمرم

ماسکاویچا مینمرم؛

ماسکاویچ مینان اوغلانا

من قزیمی ورمرم.

هی بالاجا بالاجا بالاجا

هی بالاجا بالاجا بالاجا...! (یونسی، ۱۳۷۲: ۱۰ و ۱۱)

برگردان: فروشگاه را گشودند؛ دختر را برداشتند و گریختند؛ در پشت فروشگاه روی دختر را باز کردند... ای کوچولو، کوچولو... به سراغ تو می‌آید. به من اجازه بده که مهمانت باشم. من پابدا مابدا سرم نمی‌شود. موسکوویچ هم سوار نمی‌شوم. دخترم را هم به پسری که موسکوویچ سوار شود، شوهر نمی‌دهم...

در زمستان بی‌بھار، بیتی عامیانه آمده که زبانزد مردمان غرب کشور است:

بنو سن له بان سنگی مزارم شـهیدی عـشـق مـکـنـ آزارم
(یونسی، ۱۳۸۲: ۲۵۶)

برگردان: بر سنگ مزارم بنویسند که شهید عشق هستم؛ پس آزارم ندهند.

و در رمان مادرم دو بار گریست هم اشعار عامیانه آمده است:

اگر بخت یار بی
چاره‌نوسم بو هر له یکم روز
خوم چاره‌رش بُوم بلا بهانه‌س

خوم به خوم کرد سنگبارانم گن!
ویل و آواره‌ی کویسارانم گن!
(يونسی، ۱۳۷۷: ۳)

برگردان: اگر بخت یار باشد، بیگانه نیز چونان خویش است و اگر بخت برگردد، خویش هم بیگانه می‌شود. از روز اوّل این سرنوشت بود. خودم بختم سیاه بود، بلا بهانه است. خودم به روز خودم آوردم، سنگبارانم کنید؛ مرا سرگردان و آواره کوهساران نمایید.

۶-۵ نامهای بومی

از آنجا که داستانهای ابراهیم یونسی در مناطق گُردنشین می‌گذرد، نویسنده برای شخصیت‌های داستانها نام محلی بر می‌گزیند و این کار بر رنگ اقلیمی داستان می‌افزاید؛ برای نمونه به جای «محمد» از تلفظ محلی آن «حمه» و به جای «عبدالله» از «اولا» بهره می‌برد.

«حمه نیکله» (= محمد نیکلا) که از از مهاجرین بود، می‌گفت: روسها! هی... یعنی من یک چیزی می‌گویم شما یک چیزی می‌شنوید (یونسی، ۱۳۷۲: ۲۶۹).

جناب رئیس پرسید: اسم پدر؟ - «اولا کته» (= عبدالله لب‌شکری) قربان. - شهرت؟ رحیم یک‌چند به دنبال شهرت به راست و چپ می‌نگرد، چیزی نمی‌یابد... (یونسی، ۱۳۸۳: ۵۲).

نمونه‌های دیگر: «مامه عبه»: عمرو عبدالله (همان: ۱۷۷)، «احمه»: احمد (همان: ۱۹۹)، «ملا خدر» (۱۳۸۳: ۹۹)، «بله»: ابراهیم (۱۳۷۹: ۱۶)، «رابی»: رابعه (همان: ۷)، «کاکا مجید» (همان: ۱۶)، «دادا سومنه» (همان: ۳۶)، «کاک احمد» (همان: ۳۹)، «صوفی حسن» (همان: ۴۱)، «کاکه سلیم» (۱۳۷۲: ۳۹)، «فتحه»: فتاح (همان: ۱۸۲)، «روناک» (همان: ۱۹۰)، «اولکریم»: عبدالکریم (همان: ۳۸۳)، «محصه‌خان»: معصومه خانم (همان: ۳۹۷)، «خزال» (همان: ۵۵۲)، «آمین»: آمینه (همان: ۶۰۲)، «حججی»: خدیجه (همان: ۶: ۵۰۶؛ ۱۳۸۳: ۵۲) و ...

اقلیم‌گرایی در داستانهای ابراهیم یونسی

یونسی بهجای عناوینی که در خانواده و یا منطقه برای اشخاص به کار می‌رود، از عناوین بومی استفاده می‌کند؛ مانند: «کاکه»: برادر بزرگ (۱۳۷۲: ۳۱؛ ۱۳۸۳: ۲۸۶)، «باپیره»: پدر بزرگ (۱۳۷۲: ۴۰۷)، «روله»: فرزند (همان: ۵۳۹؛ ۱۳۷۹: ۹)، «ماموستا»: استاد (۱۳۷۲: ۱۰۱؛ ۱۳۸۲: ۱۱۹؛ ۱۳۷۹: ۸)، «دایه»: مادر (۱۳۷۲: ۳۸۸)، «دادا»: دخت، خطاب برادرها و خواهرها به دختر بزرگ خانواده (۱۳۸۳: ۲۸۶؛ ۱۳۸۳: ۵۳؛ ۱۳۷۹: ۳)، «مام / مامو»: عموم (۱۳۷۹: ۶۵)، «باوان»: خانواده پدری (۱۳۷۲: ۵۴۵)، «پور»: عمه، خاله (۱۳۷۷: ۱۰)، «بوک»: بی‌بی، عروس (همان: ۳۷)، «برازن»: زن داداش (همان: ۱۴۶)، «باجی»: زن‌بابا (همان: ۲۲۳)، «ملازن»: زن ملا (۱۳۷۲: ۲۹۰)، «یای»: دوشیزه (همان: ۵۵۲) و ... در رمان شکفتن باعث با توجه به موضوع و زمینه داستان، بیشتر به فرهنگ مسیحی توجه شده است به گونه‌ای که نامها و القاب، اغلب مسیحی است؛ مانند جانی، آبرت، رووفیا، شوشن، زینوس، آرشاک، سیرون، مادام، مادموازل، کشیش و ...:

مادرم عاشق پسرهاش بود: به جان «جانی»، به جان «آبرت»؛ این قسم بزرگش بود، یعنی که دیگر آیه انجیل ... (یونسی، ۱۳۸۳: ۹).

وقتی از خانه دایی جان برگشتم، خانه آرام بود؛ اماً حواس من بیشتر متوجه «مادام» بود که عذرمن را خواسته بود... (همان: ۱۷۳).

۵-۷ مکانها و مناطق بومی

با توجه به اینکه داستانهای یونسی غالباً در شهرهای مرزی و کُردنشین رخ می‌دهد، از بسیاری از مکانهای بومی به اقتضای داستان نام می‌برد.

از پادگان به خانه می‌رفتم. پادگان یک چارديواری در حاشیه شهرک بر راه «نقده- رضائیه»... یک چارديواری و دیگر هیچ. به خانه می‌رفتم در دره «گادر» بودم... و به خانه می‌رفتم (یونسی، ۱۳۸۳: الف: ۱).

سرانجام نزدیکهای ظهر از زور گرسنگی به قهوه‌خانه پناه بردم... پرسیدم، گفتند «دیواندره» است. دم قهوه‌خانه تابلوبی بود که راه «ستندج» را نشان می‌داد؛ یکی هم راه «سقز» را (یونسی، ۱۳۷۲: ۱۲۷).

هم‌چنین بنگرید به: دلداده‌ها (۱۳۸۳: الف): دشت سنتگان (ص ۴۳)، «درو»، «هی»، «میراوا»، ارتفاعات کیله‌شین (ص ۴۳)، دشت نالوس (ص ۴۳)، دشت بیل (ص ۴۷)، رواندز

(ص ۱۳۷)، کانی براز (ص ۱۳۷)، کوخ سلیم (ص ۱۵۱)، تپه دوممکان (ص ۱۵۷)، کانی آسکان (ص ۱۸۵).

زمستان بی‌بهار (۱۳۸۲): صلووات‌آباد (ص ۸۷)، گردنه خان (ص ۸۷)، مرقد سلیمان‌بیگ (ص ۱۱۶)، محله سعادت‌آباد (ص ۱۸۶)، قسمت‌آباد (ص ۲۵۲)، حمام خان (ص ۲۶۴)، هورامان (ص ۳۱۲)، محله سربچه (ص ۳۲۲)، هشتخران (ص ۳۵۱)، رضائیه (ص ۵۳۱)، اشنویه (ص ۶۵۳). گورستان غریبان (۱۳۷۲): کوه پیرسلیمان (ص ۳۲)، گردنه خان (ص ۶۱)، کوه آربیا (ص ۸۲)، کردستان (ص ۱۲۶)، مسجد شیخ صالح (۱۹۵)، کانی میر: چشمۀ امیر (ص ۲۲۱)، شنو: اشنویه (ص ۲۵۶)، میرآوا: امیرآباد (ص ۲۸۳)، آیچی: دهی نزدیک سقز (ص ۴۲۲).

مادرم دو بار گریست (۱۳۷۷): کانی براز (ص ۹)، گله زرده (ص ۹)، برده‌سور (ص ۵۰)، کانی هرمی (ص ۶۵)، هولیر (اربیل) (ص ۶۶)، سلیمانیه (ص ۷۸)، آبادی انجیره (ص ۱۳۱)، مراغه (ص ۱۴۵)، کانی ماران (ص ۲۹۴)، گل علی بیگ (ص ۳۰۶)، ده حاج قاسم (ص ۳۴۵)، ده محمود آغا (ص ۳۴۵)، سیدان (ص ۳۷۴)، رواندز (ص ۳۷۵)، گردنه‌سور (ص ۳۷۵).

در رمان شکفتن باغ همین‌قدر پیداست که داستان در مناطقی از آذربایجان روایت شده است و در محیط به تصویر کشیده شده، ارمنی‌ها، گردان و تُرکان حضور دارند. در واقع، بافت اقلیمی داستان، بخش‌هایی از آذربایجان است که این سه قومیت در کنار هم زندگی می‌کنند. در رمان کچ‌کلاه و کولی هم بیشتر وقایع در روستایی گُردنشین روی می‌دهد و از مکانهای جغرافیایی چندان نام برده نشده است.

۵-۸ باورها و آداب و رسوم محلی

در رمان شکفتن باغ، که در آن از تعامل و همزیستی گُردان، ترکان و مسیحیان سخن رفته، فرهنگ و آداب و رسوم مسیحیان در آن متجلی شده است؛ مثلاً یونسی درباره تدفین میت نزد مسیحیان نوشته است:

لاشخور می‌رسد... تابوت چوبی را در گور می‌نهند. اوست که اوّلین بار خاک را روی تابوت می‌پاشد - به رسم خودشان - اولاد ارشد حاضر در مراسم او است. برمی‌گردیم از گورستان. بنا بر رسم آنها مشایعین جنازه پس از پایان مراسم تدفین از سر خاک به خانه صاحب عزا می‌روند و آنجا ناهار و نوشابه می‌خورند (۱۳۸۳: ۱۳۸۳).

.(۲۴۴)

اقلیم‌گرایی در داستانهای ابراهیم یونسی

از دیگر اعتقادات و آداب مسیحیان، که در این رمان منعکس شده، عبارت است از: «دعا کردن مقابل شمایل حضرت مسیح (ع) و حضرت مریم (س)»(همان: ۲۱۶ و ۲۱۴)، «رفتن در روزهای یکشنبه به کلیسا»(همان: ۱۷)، «روشن کردن شمع در کلیسا برای سلامتی عزیزان»(همان: ۱۲۹)، «خواندن دعای سفره پیش از خوردن غذا»(همان: ۱۵۵)، «کشیدن صلیب بر سینه و پیشانی»(همان: ۱۸۵) و

یونسی به جشن «خاچ‌شویان» در شانزدهم دی به مناسبت تعمید حضرت عیسی (ع) هم اشاره کرده است. گویی در این روز خاچ را در آب می‌انداختند و به نام کسی که قصد دارد بیشترین پول را برای کمک به مستمندان بدهد از آب درمی‌آوردن: دایی‌جان از زعمای جامعه بود؛ با همه بود؛ با همه می‌جوشید؛ با همه حشر و نشر داشت. مرد معتبری بود. پارسال هم در جشن خاچ‌شویان خاچ به نام او از آب درآمده بود و مادرم نق می‌زد که چرا این پول را به بچه‌های او نداده(همان: ۲۰۸ و ۲۰۹).

با توجه به اینکه حوادث رمان **کج کلاه و کولی** در روستایی گُردنشین می‌گذرد، نویسنده مجال بیشتری برای معرفی آداب و رسوم و باورهای عامه آنان پیدا کرده است؛ همچون یادکرد رسم «نان شوان» که پس از بازآمدن گله به رosta، چویان به در خانه‌ها می‌آید و با صدای رسا می‌گوید: «مال آوا نانی شوانی» و صاحب خانه به میزان سهم بز و گوسفندش در گله به او نان می‌دهد(یونسی، ۱۳۷۷: ۱۶۴). به تراشیدن سر دختری که با مرد دیگر فرار کرده یا ازدواج شرعی ندارد به وسیله برادرانش و سوار کردن او به صورت وارونه بر روی خر و بردن او به کنار جاده و روانه ساختن او با اردنگی هم در این رمان اشاره شده است (همان: ۱۹۲).

۲۷



فصلنامه پژوهش‌های ادبی میلادی شماره ۱۷، پیاپیز ۳۹۹

از جمله باورهای عامیانه و خرافی، که در این رمان آمده است، می‌توان به این موارد اشاره کرد: اگر در خواب شست دست راست مرده را بگیری، هرچه بپرسی عین واقعش را می‌گوید (همان: ۱۱۵). رسیدن مرد در آن دنیا به زن اوّلش (همان: ۱۱۵). مالیدن پیه گرگ به تن هوو برای افتادن او از چشم شوهر (همان: ۱۴۲). جوشانده گل گاوزبان و شیر بز سیاه برای دفع اجنه (همان: ۱۶۱). خوراندن عسل و ادرار دخترچه نه ماhe به شوهر برای عزیز شدن نزد او (همان: ۱۶۲). خوراندن آبگوشت حاوی گوشت خارپشت و نخود سفید به دختران تازه وارد عادت ماهانه شده برای پسرزا شدن آنان در آینده

و...

(همان: ۱۶۳). برگشتن روح مردها به خانه‌هایشان در روزهای عید و روز اول سال (همان: ۲۰۸). نگفتن اذان در گوش نوزاد سبب کر شدن او در قیامت می‌شود (همان: ۲۴۶)

در زمستان بی‌بها هم بسیاری از آداب و رسوم مناطق کردنشین نمود یافته است:

مراسم چله‌بران: شستن نوزاد پس از گذر چهل روز از تولدش (یونسی، ۱۳۸۲: ۱۰)، تهیه پلو خورشت و دعوت از اشخاص سرشناس محل و ملأ برای مراسم نامگذاری نوزاد پسر در شب هفت (همان: ۱۳)، گرداندن آفتابه و لگن پس از صرف غذا در مهمانیهای رسمی (همان: ۲۲)، دادن گردو به بچه‌های محل در صبح فرداش شب هفت از سوی خانواده‌ای که صاحب نوزاد پسر شده است (همان: ۳۲)، پلاس پوشیدن مادر خانواده در خانواده‌های اعیان و خود را به قیافه عوام‌الناس درآوردن به نشان سپاسگزاری از خدا برای برآورده شدن آرزو (همان: ۳۷)، رسم «کاسه همسایگی»: دادن کاسه‌ای از غذای خود به دیگران، بویژه زن حامله همسایه (همان: ۱۲۷)، نوشتن و نصب شجره‌نامه اسب به گردن آن (همان: ۱۶۰)، پرتاب سبب، به یا انار برای عروس (همان: ۳۶۴) و...

در این رمان باورهای عامیانه هم قابل تأمل است: گذاشتن خنجر و قیچی و جوال‌دوز در کنار بستر مادر و نوزاد برای دور کردن آل از آنها (همان: ۱۱)، گذاشتن کوزه‌ای در کنار زائو و آویختن تسبیحی به گردن کوزه و قرار دادن قرآن و خنجر در کنار کوزه برای فریقتن آل و دفع خطر آن (همان: ۱۲)، گریان از خواب پریدن نوزاد نشانه گفتن خبر مرگ پدر در گوش نوزاد توسط اجنه است و لبخند نوزاد هنگام خواب نشانه خنده‌یدن به دروغ اجنه مبنی بر خبر مرگ مادر است (همان: ۳۳)، اعتقاد به وجود اجنه در گردداد، و تسخیر همیشگی یکی از اجنه با ایستادن در مرکز گردداد و فروکردن سنjac به سینه یکی از اجنه (همان: ۹۶)، مداوای فرد جن‌زده با بستن او به ستون ایوان مسجد و زدن او تا نام اجنه آشنا را بگوید (همان: ۶۱۳)، نگاه کردن خود در آینه در هنگام شب باعث مردن در غربت می‌شود (همان: ۷۵۷)، بارش باران در هنگام زایمان گرگ (همان: ۷۵۹) و...

در رمان **دلداده‌ها** هم آداب و رسوم قوم کُرد جلوه‌گر شده است؛ مانند بريدين يكى از پلهای گیسوی زن به نشانه به ياد همسر متوفی بودن (یونسی، ۱۳۸۳: ۱۱۶)، نواختن دهل و سرنا در خانه عروس (همان: ۱۳۸)، مالیدن گل بر سر و شانه عزاداران

اقلیم‌گرایی در داستانهای ابراهیم یونسی

هنگام عزا و تشیع جنازه (همان: ۱۸۳)، زین کردن اسب فرد متوفی و قرار دادن لباسهای او روی زین و قرار دادن کلاه و سربند بر بالای آن (همان: ۱۸۳)، مراسم پرسه‌کر (همان: ۱۸۴) و

۵-۹ مسائل و وقایع تاریخی و سیاسی

بازتاب مسائل سیاسی و تاریخی منطقه، ویژگی دیگر در داستانهای اقلیمی است. این موضوع در داستانهای یونسی هم بازتاب قابل توجهی دارد. در رمان *دلدادهها* واقعه تاریخی احضار رؤسای عشایر غرب برای اهدای هدیه به رضا شاه آمده است و راوی داستان، آن را به صورت یادآوری خاطره از زبان آفای کوهیاری بیان می‌کند:

خودش بود؛ جوان بود. رضاشاه کم‌کم مسلط می‌شد. به خوزستان رفته بود؛ به ملاقات شیخ خزعل... احضارشان کردند- رؤسای عشایر غرب را. امیرلشکر، عبدالله خان امیر طهماسبی بود. گفت: «مقتضی» است- یعنی که دستور است- عشایر غرب هدیه‌ای تهیه کنند و هیأتی آن را به خوزستان ببرد و در کاخ خزعل به اعلی حضرت همایونی تقدیم کند... خنجری را به جواهر آراستند؛ در جعبه جواهرنشان گذاشتند.... و رفتند... شاه با خزعل نشسته بود که به عرض رساندند عشایر گرد و لُر آمده‌اند برای عرض مراتب وفاداری و جان‌ثاری به خاکپای همایونی و استدعای شرفیابی دارند. فرمود: «بیایند!... رفتند. رئیس هیأت، گنجعلی بیگ فیض‌الله بیگی، جعبه را دو دستی برد و در پیش پای شاه ایستاد؛ تعظیم کرد؛ مراتب وفاداری و جان‌ثاری قاطبه عشایر غرب را به پیشگاه همایونی عرض کرد؛ سپس زانو زد و هدیه را از جعبه درآورد و دو دستی تقدیم کرد... شاه تقدّد فرمود... خزعل ابرو در هم کشیده بود (یونسی، ۱۳۸۳الف: ۲۱).

۲۹



فصلنامه پژوهش‌های ادبی میل ۱۷ شماره ۶۹، پیاپی ۳۹۹

با عنایت به اینکه رمان زمستان بی‌بهار به شیوه تاریخی و نقل خاطرات نویسنده در دوره‌ای از تاریخ ایران نگاشته شده، طبیعی است که بخش قابل توجهی از آن را یادکرد شخصیت‌ها، حوادث و وقایع تاریخی تشکیل دهد. نویسنده گاه از شخصیت‌های سیاسی و تاریخی یاد می‌کند؛ مانند اشاره به «مصطفی کمال» (همان: ۷۵۹)، «جمالی: وزیر خارجۀ رژیم سلطنتی عراق» (همان: ۷۶۵) و «مام عمر/ عمرپاشا: مبارز

۶. نتیجه‌گیری

ابراهیم یونسی در داستانهایش به فرهنگ، زبان، آداب و رسوم و باورهای منطقه کردستان توجه ویژه‌ای می‌کند و همین عوامل به داستانهای او صبغه اقلیمی بخشیده است. داستانهای او غالب در محیط‌های روستایی و نیز شهری استان کردستان می‌گذرد و بیانگر زندگی مردم این منطقه است. ویژگیهای جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی منطقه کردستان به شکل توصیف طبیعت بومی، یادکرد مکانها، استفاده از واژگان و لهجه کردی، نامگزینی بومی، اشاره به باورها و آداب و رسوم مردم و نیز مسائل تاریخی و سیاسی در داستانهای وی بازتاب یافته است. بنابراین ابراهیم یونسی را باید نویسنده‌ای

سردشتی در زمان حکومت رضاشاه» (همان: ۷۶۵) که تصمیمات آنها در سرنوشت قوم گرد تأثیر داشته است.

نویسنده به بسیاری از وقایع تاریخی ایران، که با منطقه کردستان مرتبط بوده، اشاره کرده است؛ مانند سفر رضاشاه به سقز و دستور دادن به یهودیها برای تراشیدن ریش خود (همان: ۱۱۰-۱۰۹)، جنگ جهانی اول و ورود روسها به مناطق گردشین (همان: ۳۱۱)، شیوع بیماری تیفوس و حصبه در سریازخانه‌های منطقه (همان: ۳۱۱) و... . برای نمونه می‌توان خاطره پدربرگ درباره حمله روسها و خراب کردن منار مسجد جامع شهر بانه به وسیله یهودیان را از زبان راوی ذکر کرد:

پدربرگ می‌گفت جهودها خرابش کرده‌اند و خودش شالوم بی‌دین را دیده که چون دیوانه‌ها با کلنگ به جان منارة خانه خدا افتاده بود. آی می‌زد؛ این سگ مصب! بله؛ آن وقت‌ها دور دور آنها بود. روسها پشت سرشان بودند (همان: ۲۶۰).

ابراهیم یونسی، که کتابهای زیادی درباره زبان و تاریخ قوم گرد ترجمه کرده است، گاه اطلاعات تاریخی خود را در رمان وارد می‌کند و ظلمهایی را که به مردم گرد شده است از زبان شخصیت‌های داستان بیان می‌کند:

... کتابی خوانده بود مربوط به جنگ جهانی دوم. استالین همه گردهای ساکن نوار مرزی شوروی و ترکیه را به سبیری تبعید کرده بود؛ گرسنه، تشنه، در واگنهای حمل احشام که ظرف ده یازده روز تبعیدیان را به تبعیدگاه می‌رساند... (۱۳۸۳: ۱۳۸۳).
(۲۲۶ و ۲۲۷).

اقليم‌گرایی در داستانهای ابراهیم یونسی

اقليمی به شمار آورد که داستانهایش در حوزه اقليمی نویسی کردستان(غرب) جای می‌گیرد. مسائل و موضوعات اقليمی بازتاب یافته در داستانهای وی از این قرار است: در حوزه زبان و واژگان و اصطلاحات محلی، نویسنده از زبان شخصیت‌ها، به فراوانی واژگان و جملاتی به گُردی آورده است؛ واژگانی چون «چاره‌رش» (= سیه-بخت)، «پرت / پرد» (= پُل)، «زان» (= درد)، «دیواخان» (= مهمان خانه)، «زرده‌خن» (= پوزخند)، «دوچانه» (= آبستن)، «تال» (= تلخ)، «پاتال» (= حیوانات)، «چاره‌نوس» (= سرنوشت)، «آگر» (= آتش)، «دستگیران» (= نامزد)، «بَرَز» (= بلند)، «دال» (= عقاب)، «ریبوار» (= رهگذر). ترانه‌های محلی و اشعار عامیانه به لهجه کردی هم در داستانهای یونسی بویژه در گورستان غربیان، زمستان بی‌بهار و مادرم دو بار گریست نمود فراوان دارد. او اغلب برای شخصیت‌های داستانیش، نامهای محلی و بومی همچون «حمد» (= محمد)، «اولا» (= عبدالله)، «بله» (= ابراهیم)، «رایی» (= رابعه)، «فته» (= فتاح)، «خجی» (= خدیجه)، «محصه‌خان» (= معصومه خانم) برگزیده است. هم‌چنین برای خطاب کردن اشخاص از اصطلاحات گُردی مانند «کاکه» (= برادر بزرگ)، «ماموستا» (= استاد)، «روله» (= فرزند)، «برازن» (= زن داداش)، «پور» (= عمه، خاله)، «یای» (= دوشیزه) و ... سود جسته است.

حوادث داستانها نیز همگی در شهرها و روستاهای گُردنشین همچون سندج، سقر، بوکان، دیواندره، بانه و روستاهای اطراف آنها روی می‌دهد. از آنجا که یونسی در زندگی خود به عرصه سیاست هم وارد شده و فعالیت حزبی داشته است، مسائل تاریخی و سیاسی را هم در داستانهایش وارد کرده است؛ از جمله مسائل مربوط به فرقهٔ دمکرات در آذربایجان و گُردستان، رابطهٔ رؤسا و عشایر گُرد با حکومت مرکزی در عصر رضاشاه، حملهٔ روسها به شهرهای گُردنشین، جور و ستم خوانین دست‌نشانده رژیم پهلوی بر مردم رنجبر و ستم دیده، اشارات تاریخی به تبعید و مصیبتهای قوم گُرد در کشورهای دیگر از جمله تبعید کردن گُردهای شوروی به سیبری در زمان استالین و جلوه‌های فرهنگ عامّه و باورهای توده مردم، که گاه به خرافه نیز می‌گراید در داستانهای یونسی بسیار چشمگیر است. نویسنده در سراسر نوشهایش به آداب و رسوم مرتبط با تولد، زائو و آل، نامگذاری، شیوه زیست، خواستگاری و نامزدی، عروسی، سوگواری، چشم زخم و دیگر آداب و رسوم مردمی توجه کرده است. بیشتر

منابع

پی‌نوشت

1. Regional novel

این باورها و آداب و رسوم از زبان پیرزنها و یا ریش‌سفیدان محلی روایت شده است.
در رمان شکختن باغ به فرهنگ مسیحی و آداب و رسوم ارمنیان و تعامل آنان با گردها و
ترکهای همچوار خود پرداخته شده است.

- آژند، یعقوب؛ «وضع ادبیات داستانی در قبل و بعد از انقلاب»؛ سورة، دوره ۲، ش ۱۲، ۱۳۶۹؛
ص ۱۲-۱۶.
- جعفری قنواتی، محمد؛ «در قلمرو ادبیات اقلیمی»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، فروردین ۱۳۸۲،
ص ۱۴۰-۱۴۵.
- سپانلو، محمدعلی؛ «گزارشی از داستان‌نویسی یکساله انقلاب»، اندیشه آزاد (نشریه کانون
نویسنده‌گان ایران)، دوره جدید، س اول، ش یک، ۱۳۵۸، ص ۹-۷.
- سپانلو، محمدعلی؛ «داستان‌نویسی معاصر؛ مکتب‌ها و نسل‌هایش»، آدینه، ش ۱۲۲/۱۲۱، ۱۳۷۶،
ص ۶۲-۶۴.
- صادقی شهری، رضا؛ «نخستین رمان اقلیمی در داستان‌نویسی معاصر ایران»؛ کتاب ماه ادبیات،
ش ۴۰، مردادماه، ۱۳۸۹؛ ص ۲۵-۳۹.
- ؛ «داستان‌نویسی اقلیمی کرمانشاه»؛ زبان و ادب فارسی (ادب و عرفان)، دوره ۲،
ش ۷، ۱۳۹۰؛ ص ۱۱۵-۱۴۷.
- ؛ «حوزه‌های پنج‌گانه اقلیمی‌نویسی در ادبیات داستانی معاصر ایران»؛ پژوهش زبان
و ادبیات فارسی، ش ۲۷، زمستان، ۱۳۹۱؛ ص ۹۹-۱۲۴.
- ؛ «تشبیه در اقلیم داستان (بررسی تشبیهات اقلیمی در داستانهای پنج حوزه
اقلیمی‌نویسی ایران)»؛ مطالعات زبانی و بلاغی، س ۸، ش ۱۶، پاییز و زمستان، ۱۳۹۶؛ ص
۱۸۹-۲۲۲.
- ؛ اقلیم داستان: تقدیر و بررسی داستانهای اقلیمی و روستایی ایران از آغاز تا
انقلاب اسلامی؛ تهران: ورا، ۱۳۹۷.
- شیری، قهرمان؛ «پیش‌درآمدی بر مکتبهای داستان‌نویسی در ادبیات معاصر ایران»، نشریه
دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ش ۱۸۹، ۱۳۸۲، ص ۱۴۷-۱۹۰.

اقلیم‌گرایی در داستانهای ابراهیم یونسی

- ؛ مکتبهای داستان‌نویسی در ایران؛ تهران: چشمه، ۱۳۸۷.
- گری، مارتین؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، ترجمه منصوره شریف‌زاده، ویراستار: مهران کندری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.
- مشتاق‌مهر، رحمان و رضا صادقی‌شهرپر؛ (ویژگی‌های اقلیمی در داستان‌نویسی شمال ایران؛ گوهر گویا، ش، ۲۴، زمستان، ۱۳۸۹الف؛ ص ۵۶-۲۹.
- میرصادقی، جمال و میمنت میرصادقی (ذوالقدر)؛ واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی؛ تهران: کتاب مهناز، ۱۳۷۷.
- میرعادینی، حسن؛ صد سال داستان‌نویسی ایران؛ ۳ ج؛ تهران: چشمه، ۱۳۶۹.
- یونسی، ابراهیم؛ دلداده‌ها؛ تهران: پانیز، ۱۳۸۳الف.
- ؛ زمستان بی‌بهار؛ تهران: نگاه، ۱۳۸۲.
- ؛ شکفتن باغ؛ تهران: معین، ۱۳۸۳ب.
- ؛ کج کلاه و کولی؛ تهران: پانیز، ۱۳۷۹.
- ؛ گورستان غربیان؛ تهران: نگا، ۱۳۷۲.
- ؛ مادرم دو بار گریست؛ تهران: ارمغان، ۱۳۷۷.